نوشاد رکنی

# مفاهیم و اصطلاحات معماری در یادداشت‌های صدرالدین عینی

دایرهٔ نفوذ فرهنگ ایرانی و زبان فارسی، و در نتیجه منابع مکتوب تاریخ معماری و هنر ایران، بسیار فراتر از مرزهای سیاسی امروز ایران است. منابع مکتوب پژوهش در پیشینهٔ این فرهنگ نیز در سرتاسر این گسترهٔ فرهنگی پراکنده است. از جملهٔ این منابع *یادداشت‌های* صدرالدین عینی، از مردم بخارا، است که در نیمهٔ سدهٔ بیستم منتشر شد. عینی اوضاع زمانه و احوال مردم روزگارش را در *یادداشت‌هایش* ثبت کرد. این کتاب سرشار از توصیفات زنده و مستند دربارهٔ جزئیات زندگی و امور هرروزهٔ مردم آن روزگار بخاراست. امانت‌داری در ذکر منابع اخبار و نیز انتقاد از بزرگان و امیران زمان از دیگر ویژگی‌های بارز عینی در این یادداشت‌هاست. آنچه در یادداشت‌های عینی برای محقق هنر ارزشمند است، توصیف او از بناها و آوردن واژگان و اصطلاحات معماری است. بسیاری از این واژگان را در هیچ فرهنگ و واژه‌نامه‌ای نمی‌توان یافت. برخی نیز در مفهومی متفاوت با معنای امروزی به کار رفته است. عینی این واژگان را نه به قصد حفظ و ثبت بلکه تنها به سبب تداول آنها در زبان مردم هم‌روزگارش به کار برده است. هرچند زبان مردم بخارا از آن زمان تا کنون دستخوش تغییر شده است، در بسیاری از متون ادب پارسی، به‌ویژه آثار ادیبان فرارود و خراسان بزرگ، برای بسیاری از این واژگان شواهد بسیاری هست.

بازشناسی سنت‌ها و ارزش فرهنگی آنها در ایران و نیز بازخوانی و کاوش در زبان و ادبیات فارسی در همهٔ «زمین پارسی‌گویان» در حوزه‌های گوناگون فرهنگی، از جمله تاریخ معماری، وظیفه‌ای است که هرکس در حد دانش خود باید به آن بپردازد. منابع این پژوهش بسیار است و شاید بخش مهمی از میراث ادبی و متون تاریخی فارسی را بتوان در زمرهٔ آنها شمرد.

یکی از این منابع ارزشمند *یادداشت‌های* صدرالدین عینی است. این کتاب نخست در سال‌های ۱۳۲۹-۱۳۳۳ش/ ۱۹۵۰-۱۹۵۴م در چند جلد در شوروی سابق منتشر شد و در سال ۱۳۶۲، نسخهٔ مصحَّح آن در یک جلد در ایران انتشار یافت.[۱] در این نوشتار، ارزش‌های این کتاب را از منظر معماری، به‌ویژه اصطلاحات معماری، بررسی و معرفی می‌کنیم.

## ۱. صدرالدین عینی

صدرالدین عینی (۱۲۹۵-۱۳۷۴ق/ ۱۸۷۸-۱۹۵۴م) در روستای ساکتری، در ریّان (ایالت) غجدوان بخارا، زاده شد. کودکی او در این روستا و نیز روستای دیهٔ بالا گذشت ــ زمستان‌ها در محلهٔ بالا و تابستان‌ها در ساکتری. با مرگ زودهنگام پدر و مادر در وبای عمومی سال ۱۳۰۷ق/ ۱۸۸۹م، ناچار شد برای گذران زندگی خود و برادران کوچک‌ترش کار کند و روزگار را به‌سختی بگذراند. همان کودکیِ کوتاه در همهٔ ابعاد زندگی عینی اثری عمیق به جا نهاد. در این میان پدرش، که روستایی‌ای باسواد و پرکار و دین‌دار و دشمنِ دروغ و جهل و خرافات بود، اندیشهٔ او را سخت متأثر کرد. در میان یادداشت‌های او با کسان بسیاری آشنا می‌شویم که عینی آنان را چنان دقیق توصیف کرده است که گویی هر یک شخصیتی از یک نمایش‌اند؛ اما نقش پدر خود را چنان پررنگ نمایانده که گویی، به‌رغم مرگ زودرس، همواره زنده و حاضر است و عینی، همچون روزگار کودکی، همهٔ کارها را از بیم و به‌دلخواه پدر می‌کند. به هنگام خواندن کتاب، گاه چنین به ذهن می‌آید که او این مطالب را نه برای خواننده، بلکه به شوق تشویق و تأیید پدر و برای او بازمی‌گوید.

توصیف‌های عینی زنده و دقیق و مستند است؛ آنچه را دیده و شنیده دقیقاً شرح داده و اگر نقل قولی

ت۱. صدرالدین عینی. مأخذ: http:// kohansara.blogfa.com

در میان بوده، آن را با ذکر نام و مشخصات گوینده چنان آورده که پنداری همان روز ثبت کرده، تا سال‌ها بعد به این یادداشت‌ها بیفزاید؛ حال آنکه این یادداشت‌ها حاصل ایام کهن‌سالی اوست. او این ذهن دقیق و حافظهٔ قوی را هم، چنان‌که خود گفته، وام‌دار پدر است که در کودکی او را به سبب فراموشی در نقل گفته‌ای از کسی و تصرف در قول او تنبیه کرد:

«بعد از این هر چیز را که بینی با دقت ذهن مانده نگاه کن. هر گپ را که شنوی با دقت گوش انداز و اگر کسی به تو چیزی گوید، یا کاری فرماید، فهمیده باشی هم دوباره پرسیده یادگیر، و احتیاط کن که گپ از یادت نبرآید؛ اما هیچ‌گاه دروغ نگوی که هم شرمنده می‌شوی و هم بدنام.» [...] این تنبیه پدرم برای من یک تعلیم بسیار فایده‌مند شد که در حیاتم تأثیر کلان کرد و مرا با دقت‌کاری تربیه نمود. فراموش نکردن گپ‌ها، حادثه‌ها، چیزها، و آدم‌ها را به من یاد داد.[۲]

شرح زندگی عینی در روستا در جلد نخست از مجلدات پنجگانهٔ کتاب آمده است. این جلد را شاید بتوان یکی از بهترین منابع شناخت زندگی روستاییان فرارود (ماوراءالنهر) پیش از انقلاب اکتبر و صنعتی شدن آن سرزمین دانست. چشمان تیزبین عینی هر چه را چشم مردم‌شناسی خبره و بومی در زندگی روستاییان می‌بیند دیده و با زبانی گویا و زیبا و شیرین و خواندنی تشریح کرده است: جشن‌ها و عزاداری‌ها، تولد و مرگ، مساجد و مزارات، کار و تفریح، خوراک و پوشاک و چگونگی تهیهٔ آنها، طب سنتی در روستا، تقویم کشت‌وکار، کارهای گروهی و شیوهٔ مدیریت مردمی، باورها و خرافات، اشعار و افسانه‌های عامیانه، آموزش‌های سنتی، موسیقی مردمی، معماری خانه‌ها و باغ‌ها، وضعیت اقلیمی و بلاهای طبیعی و اثر آنها بر زندگی مردم ــ گزارشی مردم‌شناسانه اما در قالب خاطرات بسیار.

شرح عینی از «سیر»[۱]ها بی‌تردید از بهترین منابع شناخت مفهوم تفرج و تفرجگاه در فرهنگ ایران کهن است. او جزئیات مراسم جشن را موبه‌مو بازگو کرده و حتی مکان برگزاری و شیوهٔ اجاره و آماده‌سازی آن را از قلم نینداخته است: نقالان ومداحان و قهوه‌خانه‌ها و بازارهای موسمیِ حاشیهٔ جشن و مسابقهٔ آتش‌بازی و فشفشه‌بازی وجنگ گاو و گوسفند و خروس و حیوانات دیگر و اسب دوانی و خرتازی و حتی کوکنارخانه‌ها و شیره‌کش‌خانه‌ها. اصطلاحاتی که او دربارهٔ تفرج به کار می‌برد بسیار متنوع است و هریک معنی و کاربردی خاص دارد؛ واژه‌هایی چون سیرانگاه، نغزگشت، گلگشت، و سیاحت. شرح این جشن‌ها، به‌ویژه سیر نوروزی در «چهارباغ شیربُدُن» که به فرمان امیر بخارا برگزار می‌شد، یادآور جشن‌های امیر تیمور گورکانی در آن دیار است و شرحی که کلاویخو از آن آورده است.[۳]

(۱) جشن‌هایی که در زمانی معین و مناسبتی خاص با مراسمی ویژه برگزار می‌شد؛ از آن جمله، سیر نوروزی، سیر گل سرخ، و سیر درویش‌آباد.

(۲) لوطیان

(۳) بزرگ‌ترین قسم و سوگند آلفتگان بخارا

(۴) رها کن

## ۲. زبان و قلم عینی

شیوهٔ نگارش عینی برای برخی از محققان یادآور قلم ابوالفضل بیهقی است:

قدرت نویسندگی مؤلف و هنر توصیف او در نوع خود کم‌نظیر است و یاد ابوالفضل بیهقی را در ذهن خواننده بیدار می‌کند. برای نمونه، می‌توان ماجرای «جنگ ملایان با عرابه‌کش» را از جهاتی با ماجرای «بر دار کردن حسنک وزیر» مقایسه کرد.[۴]

زبان عینی به لحاظ حفظ بسیاری از واژگانی که امروز مهجور شده بسیار مهم است. لحن داستان‌گویی او بر این رنگ‌وبوی کهن می‌افزاید. نمونه‌ای از آن، داستان جنگ مخدوم‌گو با یکی از آلفتگان[۲] بخارا ــ روزی بدبروت ــ است و آنچه روزی بدبروت هنگام شکست و تسلیم می‌گوید: «ستار،[۳] سر ده[۴] که شهرم را دادم!»[۵] گذشته از زبان فاخر عینی و بسیاری واژگان مشابه با تاریخ بیهقی، دقت گفتار و وسواس او در ذکر منبع خبرهایی که خود شاهد آن نبوده نیز یادآور *تاریخ بیهقی* است. عینی، بیهقیِ تودهٔ مردم بود، نه دربار امیران. او با بزرگان و «بای‌ها» و امرا آمدوشد نمی‌کرد که هیچ؛ «کلان‌گیری» و غرور آنان را هم تاب نمی‌آورد. حتی هنگامی که در خدمت یکی از بهترین و دانشمندترین آنان، شریف‌جان مخدوم، بود که به گواهی نوشته‌های عینی حقی بزرگ به گردن اوداشت، باز از تیزبینی و انتقاد غافل نمی‌شد و ضمن برشمردن خوبی‌های او، عیب خِسَّت در عین تظاهر به بخشندگی‌اش را گوش‌زد می‌کرد. او اطرافیان خود، از دوست و بیگانه، را که بیشتر از مردم فرودست بودند با دقت و ریزبینی وصف کرده است: از کمپیرزنِ پنبه‌فروش و هندیِ سودخور و عبدالعزیزِ سمرقندی قوّال و معتادان کوکناری، تا هم‌درسان و هم‌حجره‌هایش در مدرسه. اما

شرح اوصاف امیر بخارا و قاضی‌کلان، همانان که عینی در دوره‌ای به‌ناچار مدیحه‌گوی بی‌جیره‌ومواجب آنان بود، کم‌رنگ و گذراست. البته اوضاع و احوال زمان نگارش این یادداشت‌ها را هم، که پس از انقلاب کمونیستی و در زمان استالین بود، نباید از یاد برد؛ به‌ویژه آنکه در همان دوره، عینی نیز مشمول تصفیه‌های استالین شده بود و اگر پایمردی لاهوتی شاعر[۶] نبود، شاید کارش به حبس و زندان و تبعید به سیبری هم می‌کشید. سعیدی سیرجانی در این زمینه آورده است:

> عینی [...] از نوشتن دنبالهٔ شرح حال خویش خودداری کرده است؛ و با آنکه سال‌ها برای این کار مجال داشته و در واپسین روزهای پیری هم نیروی قلمش کاستی نگرفته، از پرداختن به حوادث بعد از انقلاب به‌عمد صرف نظر نموده است. تصور من این است که مرد آزاده نخواسته است در مداحی مسندنشینان کرملین و دستگاه دیکتاتوری جبار استالین به همان نکبتی آلوده شود که مداحان دربار و امیر بخارا آلوده شده بودند؛ و این پرهیز، درحد خود، کم فضیلتی نیست.[۷]

تشابه عینی و بیهقی را می‌توان از زاویه‌ای دیگر هم دید: با آنکه روایت او از زبان اول‌شخص (من) است؛ خودمحورانه نیست ــــ او شاهد و راوی است، نه قهرمان داستان. حتی هنگامی که از رنج‌های مبارزاتش سخن می‌گوید، که به دستگیری و شکنجهٔ او و مرگ یکی از یاران در برابر چشمانش انجامید، باز عینی در مقام قهرمانی ملی و خلقی نیست، بلکه طلبهٔ فقیری است که از تهی‌دستی و بی‌نوایی و مرگ برادران کوچک‌ترش، یکی بر اثر گرسنگی و دیگری به دست عمّال امیر بخارا، به تنگ آمده است.

## ۳. معماری در یادداشت‌های عینی

پیش‌تر گفتیم که عینی با دقت و ظرافت هر چه را دیده در نهایت شیوایی وصف کرده است. توصیف آثار معماری نیز از آن جمله است. *یادداشت‌های* عینی سرشار از واژگان و توصیف‌های معماری است. بسیاری از این واژگان، با وجود کاربرد در آثار کسانی چون ابونصر قباوی، مترجم *تاریخ بخارای* نرشخی، و بیهقی و نیز بسیاری از شعرا، در هیچ فرهنگ و واژه‌نامه‌ای نیامده است. بسیاری از واژگان نیز با معنایی متفاوت با معنای رایج در زبان معیار فارسی به کار رفته است؛ مثلاً «خانه» به معنی اتاق، «آشیانه» به معنی طبقه، «طبقه» به معنی لنگه، «روی» به معنی حیاط و صحن، و «روی‌دریچه» به معنی باغچه‌دار. گاه مقایسهٔ واژگان محرک تحقیق بیشتر می‌شود؛ مثلاً امروزه چهارباغ دو معنا دارد: یکی باغی متشکل از تقاطع دو خیابان عمود بر هم که در چهار کنج آن گل و درخت کاشته و در محل این تقاطع یا در انتهای آن کوشکی ساخته باشند؛ دیگری خیابانی متشکل از معبرها و چهار باغ طویل در میان آنها. اما از *یادداشت‌ها* چنین برمی‌آید که چهارباغ مجموعهٔ باغ‌هایی در چهار سوی یک بناست؛ و بنا بر این، در هر بنایی می‌شود چهارباغی ساخت؛ مثلاً در مسجد یا در آسیاب. در این معنی، در جایی از یادداشت‌ها آمده است:

> طرف شرق این تنگ‌کوچه را مکتب، مسجد، و چارباغ وی، و طرف غربش را یک حولیِ[۵] کلان، که درآمدش[۶] از کوچهٔ کلان بود، احاطه می‌کرد.[۸]

(۵) حیاط
(۶) ورودی‌اش

در ادامه، چند نمونه از توصیف‌های معماری عینی را می‌آوریم:

### ۳-۱. خانه‌ای روستایی

خانه‌ای که وصف آن را در اینجا می‌خوانید خانه‌ای است که عینی روزگار کودکی را در آن گذرانید. این خانه کارگاه نجاری وسنگ‌تراشی و بافندگی پدر او هم بود.

> یک حولی یک درجه وسیع، سه طرف این حولی با چار پاخسه[۷][۹] دیوار احاطه یافته، طرف جنوبش بی‌دیوار بوده، به باغچهٔ روی‌دریچه[۸] [...] می‌پیوست که وی با دیوار دوپاخسگی، از زمین‌های کشت جدا می‌شد. طرف شرقی این حولی به حولی همسایه، طرف غربی‌اش به یابانِ[۹] کشتزار، و طرف شمالی‌اش به کوچهٔ کلانِ دیهه می‌رسید که دروازه‌اش هم از همین طرف بود. در پیش دروازه و پیوسته به دروازهٔ خانه، یک آغل پاخسگی و در قطار آغل یک ساباط چارپابندی پاخسگی بوده؛ در روبه‌روی آغل و ساباط، یک مهمان‌خانهٔ خشتِ خامی با صفه‌اش بنا یافته بود. در پایگه[۱۰][۱۰] مهمان‌خانه، یک دکان بافندگی شناندگی[۱۱] بوده؛ در طرف جنوب مهمان‌خانه و پیوسته به وی، یک ایوانچه و در زیر ایوانچه، یک دکانچهٔ[۱۲] چرخ آسیاتراشی بود. پیش ایوانچه و طرف جنوب مهمان‌خانه را درختان زردآلوی باغچه در تابستان سایه‌اندازی می‌کردند. در

(۷) چینه، دیوار گِلی؛ واحد دیوار گلی
(۸) باغچهٔ حیاط
(۹) بیابان، صحرا
(۱۰) درگاه، آستانه، صفِ نعال
(۱۱) نشانده، تعبیه
(۱۲) کارگاه کوچک

ت۲. (راست) مدرسهٔ میرعرب که عینی سال‌ها در یکی از حجره‌هایش سکونت داشت. مأخذ: http:// www.panoramio.com

ت۳. (چپ) منظرهٔ شهر قدیم بخارا. مأخذ: *کتاب المسلمون فی الاتحاد السوفییتی*. چاپ مسکو، ۱۸

طرف شمال مهمان‌خانه، یک صفهٔ تابستان‌نشینی بود که یک درخت توتِ کلانِ بلخی در وی هم خدمت میوه‌داری و هم وظیفهٔ سایه‌داری را به‌جا می‌آورد. در پایانِ صفهٔ مهمان‌خانه تا ساباط، یک چقوری[۱۳] بود که وی را تعفدان می‌نامیدند. پارو و خاک‌روبه‌های حولی در آنجا غون‌کرده[۱۴] می‌شدند. این دایره حولیِ بیرون نامیده شده و از پهلوی ساباط با یک راهرو به طرف حولیِ درون گذشته می‌شد. در آنجا، در پشت آغل و ساباط، دو خانهٔ[۱۵] چوب‌کاریِ به هم روبه‌رو بنا یافته بودند، که هر کدام از این خانه‌ها چار در، دو از طرف شمال و دوی دیگر از طرف جنوب، داشتند. درهای جنوبی خانهٔ جنوبی به طرف روی‌دریچهٔ باغچه، و درهای شمالی خانهٔ شمالی به طرف دیوار بلند کوچه گشاده می‌شدند. بین این دو خانه روی‌حولی به شمار رفته، باقی درهای‌شان به همین طرف گشاده می‌شدند و روی‌حولی را دو درخت زردآلوی کلانْ سایه‌داری می‌کرد. در طرف شرقی روی‌حولی دو ایوانچه بود، که یکی برای خانهٔ جنوبی و دیگری برای خانهٔ شمالی وظیفهٔ آش‌خانگی[۱۶] و تنورخانگی را ادا می‌نمودند. ایوانچه‌ای که به خانهٔ شمالی عائد بود، در قطار آتش‌دان، یک دکانِ چرخ آسیاتراشی هم داشت. خانهٔ جنوبی بی‌دهلیز بوده، کفش‌کَنَش در پایگه خودش بود. خانهٔ شمالی دهلیز داشته باشد هم، وی تنها برای درآمد و کفش‌کنی نبوده؛ در آنجا یک دکان بافندگی هم بنا یافته بود. در طرف غربِ روی‌حولی، در پشت آغل و ساباط و پیوسته به آنها، یک صفهٔ دراز بود که باشندگان این دو خانه در ایام تابستان، شبانه، در آنجا می‌نشستند.[۱۱]

(۱۳) گودی

(۱۴) جمع‌آوری

(۱۵) اتاق

(۱۶) آشپزخانه‌ای

(۱۷) دوطبقه

(۱۸) سردرها

(۱۹) کاشی‌کاری

(۲۰) اقامتگاه

### ۳-۲. مدارس بخارا

بختِ عینی بلند بود که به‌رغم تنگدستی و یتیمی توانست به تشویق شریف‌جانِ مخدوم ــ بزرگی که گوهر وجود عینی را دریافته بود و در جاهای دیگر کتاب نیز از او

(۲۱) زغال

بسیار سخن رفته است ــ روستا را ترک کند و به اطاعت از آخرین وصیتِ پدر به بخارا بیاید:

> [درس] خوان، در چگونه دشواری باشد هم خوان؛لیکن قاضی نشو، رئیس نشو، امام نشو، اگر مدرس شوی میلت ...[۱۲]

روزگار عینی تا پیش از انقلاب به‌تمامی در این مدارس گذشت و او به سبب تنگ‌دستی و ناتوانی از خریدِ حجره‌ای در مدرسه، بارها از این مدرسه به آن مدرسه آواره شد، تا به کرم بزرگی که نامی از او به میان نیامده، اما گویا همان شریف‌جان مخدوم بوده است، سرانجام پس از چند سال صاحب حجره‌ای ثابت شد. عینی ضمن شرح مدارس نکته‌ای ظریف آورده و آن روش امیر شاه‌مراد (معصوم‌بی)، از سلسلهٔ منغتیان بخارا، است در تشویق مردم به مرمت مدرسه‌هایی که ویران شده بود. بدین‌سان هرچند مدرسه از حالت وقف خارج شده بود و خرید و فروش می‌شد، احساس مالکیت باعث آباد کردن ویرانه‌های مدارس می‌شد:

> بناهای مدرسه‌های بخارا، مانند مدرسه‌های دیگر قسم آسیای میانه، بیشترین دوآشیانه[۱۷] و بعضاً یک‌آشیانه بوده، ما تا امروز نمونه‌های آنها را هم در بخارا هم در سمرقند هم در تاشکند و دیگر شهرها می‌بینیم. مدرسه‌ها در بیرون و درون صحنِ وسیع سنگین، دیوارهای با خشت پخته ساخته‌شدهٔ مستحکم، طاق‌ها، رواق‌ها، و گلدسته‌های پرحشمت داشته، بیشترین پیش‌طاق‌ها[۱۸]، گنبدها، و دیوارهاشان کاشین‌کاری[۱۹] بودند؛ اما جای باششگاه[۲۰] اساسی، که حجره‌های آنها بودند، در غایت تنگی و تاریکی بوده بیشترین برای خواب‌وخیز دو کس به‌زور کفایه می‌کردند. بیشترین این حجره‌ها یک‌دره و پیش‌رواق بوده، هم آدم، هم هوا، و هم ضیاء از همان یک در می‌درآمد. به اعتبار اکثریت، جای آشپزی، هیزم و اِنگِشت[۲۱]گذاری و دست‌وروی‌شویی هم در پایگه همین حجره‌های تنگ‌جای گیرانده شده است. [...]

مدرسه‌ها را از گذشتگان بعضی حکم‌داران و بایان[۲۲] که یا علم‌دوست بوده‌اند و یا شهرت‌پرست ساخته در راه خدا وقف کرده‌اند. این‌چنین اینها زمین‌های کارم[۲۳]، سرای‌ها، دکان‌ها، حمام‌ها، و عموماً یک چیز درآمدناکِ نجنبنده[۲۴] را به مدرسه‌شان وقف کرده، درآمد آن چیز را اول به تعمیر شکست و ریخت بنا و بقیه‌اش را به طلبه‌ها، به امام و مدرّس و به دیگر کسانی که در خدمت آن مدرسه دخل دارند، با سهم‌های معین، تخصیص کرده‌اند.

در آخرهای دورهٔ حکمرانی استرخانیان، خصوصاً در زمان ابوالفیض‌خان [۱۱۲۰–۱۱۶۲ق]/ (۱۷۰۸–۱۷۴۸م)، مدرسه‌های بخارا و سمرقند تماماً ویران و خراب شده بودند. مدرسه‌های سمرقند پاده‌خانه[۲۵] و مدرسه‌های بخارا غریب‌خانه گردیده بودند. در مدرسه‌های این دو شهر هم، در کاغذگیر (در پرده) و دیگر اسباب‌های چوبین نمانده، حجره‌ها شکل سغانه[۲۶]های ویران را گرفته بودند. زمین‌های وقف این مدرسه‌ها ناکارم[۲۷] شده، یا اینکه ملک خصوصی یگان بای، یا تنخواه یگان عمل‌دار گردیده مانده بودند. [...] مدرسه‌ها از جهت ویرانی‌شان قابل استقامت نبودند؛ نه خزینهٔ حکومت مبلغ بر زیادی داشت که آن بناهای ویران را تعمیر نماید و نه درآمدِ وقف نو جاری کرده شده به درست کردن شکست و ریخت آنها می‌رسید. بنا بر این، امیر شاه‌مراد دربارهٔ تعمیر حجره‌های مدرسه به مضمون زیرین یک فرمان اعلان کرد: «هر طلبه‌ای که یکی از حجره‌های مدرسه را با خرج و محنت خود آباد کرده در وی نشیند، آن حجره از آن وی باد؛ و هر وقت که او خواهد، با گرفتن مبلغ در تعمیر صرف کرده‌اش می‌تواند آن حجره را به طلبهٔ دیگر گذراند». این تدبیر نتیجهٔ خوب داده در مدت دو سال مدرسه‌های بخارا و سمرقند آباد شدند.[۱۴]

## ۴. اصطلاحات

این اصطلاحات و واژگان و تعریف و معنای آنها را، از منظر شناخت اصطلاحات معماری در *یادداشت‌ها*، از واژه‌نامهٔ پایان کتاب برگزیده و در متن تعریف آنها اندکی تصرف کرده‌ایم. اندک واژگانی که از چشم تیزبین سعیدی سیرجانی دور مانده و بر حسب اتفاق هنگام مطالعه به چشم آمد نیز بر این اصطلاحات افزوده شد و هرجا در درستیِ معنیِ آنها تردید بود، نشان [؟] نهاده شد (از آن جمله غلطیدن، نوبرآری، پیش‌رواق، توی‌خانه، پیاده‌گرد).

ت۴. چشم‌انداز بخارا از فراز ارگ. عکس از مجموعهٔ شخصی فرهاد نظری

همچنین برای آشنایی بیشتر با کاربردِ واژه، شاهدی هم از متن آوردیم.

**آب‌چیلاق:** زمینی که زه آن بالا باشد. زمین سستِ ماسه‌ای کنار دریا یا رودخانه

از بس که آنجا کول و زمینش آب‌چیلاق است، عمارت آنجا دیر نمی‌پاییده است. (۲۷۶)

**آب‌خانه:** زندان موقت، بازداشتگاه

من امروز می‌فرمایم که روزانه یگان‌بندی کهنهٔ بی‌کس را به جای او به نام او از زندان به آب‌خانه برای کشته شدن رسانند. (۲۸۰).

**آب‌گذر:** که آب در آن نفوذ کند، مقابل آب ناگذر

کفشِ سرپاییِ محلیِ آب‌گذرم کی‌ها دریده رفته بود. (۳۵۵).

**آب‌گریز:** آب‌رو، راه عبور فاضلاب، گنداب‌رو

آب‌های برف، باران، و زه‌آب‌های شهر در آنجا غون شده در مدت چندین سال این آب‌گریز گندیده رنگِ سبز سیاه‌تاب پیدا کرده است. (۲۶۵).

**آتشدان:** اجاق، بخاری هیزمی

برای آتشدان هیزم شکسته می‌دادم. (۶۹۹)

**آخورچه:** واشدگاهی که در دیوار سازند به شکل آخور، آخورچهٔ دست‌وروشویی

در یک طرف پایگه‌اش یک آخورچهٔ دست و روشویی بود که آب از یک سوراخچه به زیر آن، به یک تغاره می‌ریخت. (۱۸۲)

**آزاده:** اعیانی، اشرافی، زیبا، راحت (مثلاً «خانهٔ بسیار آزاده»، «بهترین چای‌خانه‌ها و آزاده‌ترین‌شان»)

(۲۲) بزرگان
(۲۳) دایر
(۲۴) غیرمنقول
(۲۵) آغل گوسفندان
(۲۶) مقبره
(۲۷) بایر

ما در یک خانهٔ بسیار آزاده درآمدیم. (۳۹۰)

**آش‌دان:** اجاق خوراک‌پزی؛ جای طبخ غذا

در این حجره نه آش‌دان بود نه جای دست‌وروشویی. (۳۹۹)

**آش‌خانه:** آشپزخانه

دو ایوانچه بود که [...] وظیفهٔ آش‌خانگی و تنورخانگی را ادا می‌نمود. (۱۱)

**آشیان:** طبقه، آشکوب

کوچه‌های تنگ که در دو طرف آن خانه‌های دو آشیانه و سه آشیانه بنا یافته بودند. (۱۲۰)

**آفتاب‌رویَه:** آفتاب‌گیر، جای آفتاب‌رو، رو به آفتاب

دامادّبای به خدمتگاران خود فرمود که تای‌های پَخته[۲۸] را در آفتاب‌رویه‌ها گذاشته خشکانند. (۳۹۱)

(۲۸) عدل‌های پنبه

**اَرغَمچین:** طناب، ریسمان

دو کس از آنها یک فوتهٔ[۲۹] سه‌میتری[۳۰] را ارغمچین‌وار تافته [...] آن فوته را از دو طرف کشیده روبه‌روی هم ایستادند. (۲۰۱)

(۲۹) دستار، فوطه

(۳۰) سه‌متری

**اُستاخانه:** کارگاه

فردای آن روز، من همراه بابا به استاخانه‌ای که صفر و حاتم کار می‌کردند، رفتم. (۴۶۵)

**استقامتگاه:** منزلگاه

در بین استقامتگاه من و آن گذر، تنها مدرسهٔ حسین‌بای بود. (۵۶۳)

**استقامت‌گرو:** رهن تصرف، رهن

اگر به خریدن حجره پولش نرسد، حجره‌ای را استقامت‌گرو می‌گرفت. (۱۶۲)

**استقامتی:** مسکونی

او را در مدرسهٔ عالم‌جان مؤذن کرده از همین مدرسه به او حجرهٔ استقامتی یافته داده است. (۳۸۰)

**انداویدن:** اندودن

برای انداویدن قسم پایانی دیوارهای خانه، گل‌گچ را با خاکهٔ اِنگِشت آمیخته رنگ سیاهچه تیار کرده بودند. (۱۵۱)

**اهالی‌نشین:** آباد، مسکون

هنوز بعضی از آن قلعه‌ها [(مانند قلعهٔ زندهنی و قلعهٔ پیش‌کوه)] اهالی‌نشین بوده‌اند. (۶۵۶)

**ایزاره:** ازاره

استاها در آن وقت به ایزارهٔ دیوارهای خانه که مردم ایز[اره]دیواری می‌گویند کار می‌کردند. (۱۵۱)

**باششگاه:** مسکن، محل اقامت

در باششگاه نو، احوال زندگی ما خیلی سخت شد. (۱۲۶)

**بالاپوشیده:** مسقف، سقف‌دار، مقابل بالاگشاده

در صفهٔ طرف شرقی سرحوض، یک چای‌خانهٔ بالاگشاده برپا شده بود. (۹۸)

**بالاحجره:** حجرهٔ بالایی، بالاخانه، اتاق در طبقهٔ دوم

حجره‌اش بالاحجرهٔ خوش‌هوا و روبه‌روی حوض غازیان بود. (۴۹۹)

**بالار:** تیر چوبی برای پوشیدن سقف (در بخارا بزرگی و کوچکی خانه ــ اتاق ــ را بر حسب تعداد ستون‌هایش می‌سنجند. خانه‌های بزرگ یازده بالار است و کوچک‌تر نُه بالار و بعد از آن هفت و پنج بالار. به گفتهٔ اسدی طوسی «پالار درختی سطبر باشد که خانه بتوان بدو پوشیدن»)؛ تیرچوبی سقف

[...] یک خانهٔ کلان و بلند پاخِسه‌گین بود که که کلانی‌اش از خانه‌های نشست نُه‌بالار مقرری قریب چهاربرابر می‌آمد. (۲۱)

**بالاگُشاده:** سرگشاده، بی‌سقف، مقابل بالاپوشیده

سرحوض یک چای‌خانهٔ بالاگشاده برپا شده بود. (۹۸)

**برآمدگاه:** جای بالا رفتن، جایی که برآمدن و فرار از آن آسان باشد

[پسر از ترس پدر] از حولی درون به روی‌دریچه گذشته به برآمدگاه رفته ایستاد. (۵۸)

**بُرِشگاه:** مقطع، ملتقا، محل برخورد دو خط یا دو جاده

در برشگاه همین دو راه، درگوشهٔ شرق و جنوبی‌اش، یک کول کلانِ هموار بی‌آب واقع شده است. (۳۵)

**بِناکاری:** ساختمان، بِناسازی

اگر بین یک استاد و صاحب کار ویران‌شده استا بناکاری را ناتمام پرتافته رود، استای دیگر حق نداشت که آن عمارت را تمام کند. (۴۷۰)

**بنایِ فسرده:** بنای کهنه و فرسوده

بنای فسردهٔ آسیاخانه با وزنینی ریگ در درون گوم[۳۱] فرورفته، همهٔ اسباب آسیا هم در زیر مانده است. (۳۰)

(۳۱) گودی

**بند:** سد، دیواره

[لطف‌الله] به بالای بند خاک خشک پرتافته بند را از

خوف آب‌بری ایمین نمود. (۵۷)

**بی‌بیرون**: بدون بیرونی، خانه‌ای که بیرونی ندارد

به حیرت از پدر و مادر یک حولیچهٔ بی‌بیرونِ یک خانه‌ناک[۳۲] و یک حجره از مدرسهٔ محمدعلی حاجی و یک حجره از مدرسهٔ سوزنگران میراث ماند. (۴۹۶)

**پاخسَگی**: چینه‌ای، پاخسَه‌ای

این دیهه [(محلهٔ بالا)] از حد زیاد قشاق[۳۳] بوده، اکثر خانه‌هایش پاخسگی بود. (۷)

**پاخسَه**: چینه، دیوار گلی

سه طرف این حولی با چار پاخسه‌دیوار احاطه یافته، طرف جنوبش بی‌دیوار بود. (۱۰)

**پاخسَگین**: چینه‌ای، گلی

در روی حولی، یک خانهٔ بسیار کلان و بلند پاخسه‌گین بود. (۲۱)

**پاغنده**: پله، پلهٔ نردبان و پلکان [؟]

[صفه] از روی حولی نیم میتر بلندی داشته با سه پاغنده زینه بر روی وی برآمده می‌شد. (۲۷۳)

**پایگه**: درگاه حجره، کفش‌کن حجره

من رفته به خانه درآمده در پایگه راست ایستاده سلام دادم. (۱۵۴)

**پرتو**: زیاد، اضافی، یدکی (درِ پرتو: درِ فرعی خانه، در اضافی خانه)

از پس آنها از چله‌خانه برآمده به در پرتو مزار رفتم که از آن در برآمده به رباط متولی رفته می‌شد. (۲۹۱)

**پس‌خمی**: پناهگاه، مخفی‌گاه

آخر او به یک پس‌خمی رسیده ایستاد. (۲۹۵)

**پست‌کوچه**: پس‌کوچه

در آن وقت در پست‌کوچهٔ پشت مسجد، خیبر را سوار شده خرتازی می‌کردم. (۶۰)

**پشت‌ماهیگی**: گُرده‌ماهی

یک راه پیاده‌گرد پشت‌ماهیگی بود که در وقت باران آب بر وی نمی‌ایستاد. (۲۱۵)

**پلّه‌جای آخری**: آخرین پله، آخرین مرحله، ایستگاه آخر

پلّه‌جای آخری‌اش [(آخرین مرحلهٔ خَردوانی)] پیش مدرسهٔ چوبین بود. (۱۰۵)

**پنج‌وقتی** (مسجد): مسجدی که در آن هر پنج نماز را به جماعت بگزارند

در طرف دست چپ راه، میدانی بود که [...] در وی مسجد پنج‌وقتی بنا یافته بود. (۷۰۰)

**پهلودری**: چهار چوب [؟]

شریکان کم‌قوت‌تر خود را با کتف و بازوری خود به پهلودریِ درِ درآمد فشرده به مردم می‌رسانیدند. (۵۵۹)

(۳۲) خانهٔ کوچک بی‌بیرونیِ تک‌اتاقی

**پیاده‌گرد**: پیاده‌رو

زیر این تالار، یک راه پیاده‌گرد پشت‌ماهیگی بود که در وقت باران آب بر وی نمی‌ایستاد. (۲۱۵)

(۳۳) فقیر

**پَیَرَه**: راهی که بر اثر رد پای رهگذران پیدا شده باشد

در بین چلپیق[؟]ها و کولک[۳۴]ها، پیرهه‌ها پیدا شده نقش قدم‌های آدم را نشان می‌دادند. (۲۷۲)

(۳۴) آبگیر

**پیش‌رواق** [؟]:

بیشترین این حجره‌ها یک دره و پیش‌رواق بوده، هم آدم، هم هوا، و هم ضیاء از همان یک در می‌درآمد. (۱۶۰)

**پیش‌طاق**: سردر

این مدرسه از درون در شمال و جنوب دو پیش‌طاق بلند داشت. (۱۲۴)

**پیشگاه**: صدر مجلس، بالای اتاق، پیشگه، مقابل پایگه

مهمان خود را آورده به پیشگاه حجره‌اش شنانده است. (۴۱)

**پیشگه**: بالا، صدر، پیشگاه

اکه‌ام در پیشگهِ خانه نشسته درسْ تیار می‌کرد. (۲۶)

**پیش‌مسجد** (مکتب پیش‌مسجدی): مکتبی که در حیاط مسجد تشکیل شود

این دیهه در پیش‌مسجد مکتبی داشت. (۶)

**تاکچَه**: تاقچه

از تاکچه یک کتاب را گرفت که در وی با خط خودش چیزهای گوناگون نویشتگی بود. (۸۵)

**تِریزه**: تیریزه، پنجره، دریچه

از تریزه نگاه کردم، ملاها با کلتک و تیشه به هر سو می‌دویدند. (۸۱۷)

**تعف‌دان**: «جای چقورحولی»، جای گودی که به منزلهٔ زباله‌دان خانه است

در پایانِ صفهٔ مهمان‌خانه تا ساباط، یک چقوری[۳۵] بود که وی را تعف‌دان می‌نامیدند. پارو و خاک‌روبه‌های

(۳۵) گودی

حولی در آنجا غون کرده می‌شدند. (۱۰)

**تکِ شفق:** زیرسقفی

در وی غیر از دو روزن تکِ شفق که به طرف کوچه کشاده می‌شد، جایی نبود که از آنجا روشنی درآید. (۴۲۲)

**تَک‌کُرسیِ دیوار:** پی دیوار

درآن رخنه تکِ کرسی دیوار پاخسه[ای] به‌تازگی کشیده شده بود که از لب زهکش یک گز بلندی داشت. (۲۷۲)

**تنگ‌کوچه:** کوچهٔ تنگ و باریک

طرف شرق این تنگ‌کوچه را مکتب، مسجد، و چارباغ وی [...] احاطه می‌کرد. (۳۱)

**توربه:** تنبوشه

اگر توربه‌های چوینی[۳۶] یا سیمینتی[۳۷] نباشد، چه ضرر دارد؟ (۵۴۴)

(۳۶) چدنی
(۳۷) سیمانی

**توربه‌شینانی:** تنبوشه‌نشانی، کار گذاشتن تنبوشه‌ها، لوله‌کشی

برای آب‌انبارسازی و توربه‌شینانی اگر باز هزار صوم طلا لازم شود [...]. (۵۴۵)

**توی‌خانه:** مهمان‌خانه

خواجگان با یک حشمت امیرمانند از شهر سمرقند به دیهٔ ده‌بید، به توی‌خانه رفته‌اند. (۱۲۹)

**تَه‌خانَه:** زیرزمین، اتاق زیرین

قسم زیرین آن میان بست مانند ته‌خانه بوده در آنجا هیزم، انگشت، خم آب، [...]، و دیگر کالاها می‌ایستادند. (۷۵۳)

**تیریزه:** ارسی، دریچه، پنجرهٔ حجره

وقتی که به پیش تیریزه رسیدیم، در آنجا از رفتن باز ایستاده به درون مهمان‌خانه چشم دوختیم. (۵۶۹)

**تیریزهٔ شیشه‌گین:** پنجرهٔ شیشه‌دار

اما حجره‌های پیش‌مسجدها را که وقف نداشتند [...] هر چند عمارت خوب و تیریزه‌های شیشه‌گین داشته باشند هم کسی نمی‌خرید. (۱۶۲)

**تیریزهٔ کاغذی:** «درِ پرده»، روزنه و پنجره‌ای که برای روشنایی در دیوار حجره بسازند و آن را با کاغذ شفاف یا روغنی بپوشانند

از دل‌تنگی درِ پرده[ای] (تیریزهٔ کاغذی) به طرف کوچه گشاده‌شوندهٔ حجره را واکردم که رهگذران را تماشا کرده نشستیم. (۲۴۱)

**جانسرکِ در:** شب‌بندِ در [؟]

[...] جانسرکِ در را گشاده سراسیمه‌وار به حجره درآمد. (۵۷۳)

**چارباغ (چهارباغ):** محوطه‌های چهار طرف خانهٔ هر کس که ممکن است کوچک یا مرکب از چند هکتار زمین و دارای اشجار مثمر و غیرمثمر و زراعت باشد (این چارباغ‌ها برای استفادهٔ خانوادگی و مهمانی‌ها به کارمی‌رود و بهره‌برداری از میوه به منظور فروش بسیار نادر است؛ زیرا غالب افراد ــــ در شهر کمتر و در روستا بیشتر ــــ خود درختان میوه دارند و بدین سبب، در بازار بخارا میوه کمتر عرضه می‌شود و در مجموع رغبت اهالی هم به مصرف میوه زیاد نیست.)

در طرف شمال دیهٔ ساکتری، یک قطعه زمین زردآلودار بود که وی را چارباغ قاضی می‌نامیدند. (۳۰)

**چارپابندی:** محل بستن موقت چهارپایان

در پیش دروازه و پیوسته به دروازهٔ خانه، یک آغل پاخسگی و در قطار آغل یک ساباط چارپابندی پاخسگی بود. (۱۱)

**چارچیللیک:** صلیب، چلیپا

دریک سرِ وی، یک پرهٔ چارچیللیک‌شکل برآورد. (۵۲)

**چارکنج (چارکنجه):** چارگوشه، چهارضلعی، مربع یا مستطیل

[...] در نتیجه، یک میدانچهٔ چارکنج به وجود آورد. (۲۶۶)

**چارکنج برابر:** مربع

بعد از پایگه، کفش‌کن، جای نشست سر می‌شد که وی چارکنج برابر بوده [...]. (۵۲۹)

**چرکاب‌خانه:** کثافت‌دان، مزبله

بعد از آن، به چرکاب‌خانهٔ سربازان کفکاز او درآورده نگه دارند. (۲۵۰)

**چیللیکی:** چلیپاشکل [؟] (در بخارا به نخ‌ریسی با دوک چوبیِ چلیپاشکل چیللیک‌ریسی می‌گویند. چلیپا را هم چارچیللیکی می‌خوانند.)

خوازهٔ تالار [...] بر بالای ستونچه‌های قطار، که از دو طرف بر لب جویچه‌ها بر روی زیرستون‌های چیللیکی شنانده شده بودند، می‌ایستاد. (۲۱۵)

**حلواگرخانه:** قنادی

در درون حولی، یک خانهٔ کلان هست که وی حلواگرخانه است. (۲۰)

**حوض:** آب‌انبار، مخزن بزرگ آب

در مدرسه‌چهٔ لب حوض ارباب، در حجرهٔ قاری عثمان جمع شدیم. (۶۴۹)

**حولی:** خانه، حیاط

طرف شرقی این حولی به حولی همسایه، طرف غربی‌اش به یابانِ کشتزار، و طرف شمالی‌اش به کوچهٔ کلانِ دیهه می‌رسید. (۱۰)

**حولیِ بیرون:** بیرونی، مقابل اندرونی

این دایره حولی بیرون نامیده شده و از پهلوی ساباط با یک راهرو به طرفِ حولی درون گذشته می‌شد. (۱۱)

**حولی درون:** اندرونی، اندرون

طرف دیگرش زنانه (حولی درون) بود. (۳۱۶)

**خادَه:** چوبِ باریکِ راستِ بلند، پاده؛ چوب

پدرم با دسکاله از آن شاخ‌ها خاده‌های درازدراز جدا کرد. (۲۹)

**خاده‌چه:** پاده‌های کوتاه، تیرهای کوتاه چوبی

در دو طرف آن رسته‌ها با بوریا و خاده‌چه‌ها، کپه ــ مانند دکان‌ها ــ ساخته بودند. (۹۷)

**خاده زدن:** تیرهای چوبی نصب کردن، پاده نصب کردن

در طرف شمال و شرق آن باغ هم یک قطار خاده زده برآمد. (۲۹)

**خامه:** زمینی که خاک آن سست باشد؛ تودهٔ شن و ماسه که به صورت تپه‌چه‌ای روی هم انباشته باشد، پشته، تپه

در آن جاهای بیابان، خامه‌های خردخرد ریگ سرخ و تلچه‌های پستک‌پستک قطار شده رفته بودند. (۲۳۱)

**خانه:** اتاق

در طرفِ این خانهٔ رهرومانند، بین بنای خانه‌های زمستانی و شیپنگ و صفه، گلزاری بود که در وی گل‌های گوناگون نوعِ گوناگون رنگ شکفتگی بودند. (۳۱۵)

**خانهٔ پایانی:** زیرزمین

ما این اشیا را در یک خانهٔ پایانی پنهان کرده ماندیم. (۳۱۹)

**خانهٔ چوب‌کاری:** اتاق چوبی

در حولی درون ما، یک خانهٔ چوب‌کاری کهنه برای نشست و یک خانه‌چهٔ خشت خام برای دکان بافندگی بود. (۳۲)

**خانه‌چه:** اتاقک

آنها به واسطهٔ دیوار کشیدن به خانه‌چه‌ها جدا کرده شدنِ خانه‌های نشست پیدا شده‌اند. (۳۵۸)

**خانهٔ نشست:** اتاق نشیمن

آنها به واسطهٔ دیوار کشیدن به خانه‌چه‌ها و جدا کرده شدنِ خانه‌های نشست پیدا شده‌اند. (۳۵۸)

**خشتِ پخته:** آجر

پیوسته به دیوارهٔ صفهٔ حوض، یک آخور کلان خشت‌پختگی بود. (۴۸۵)

**خلا:** خلوت

شکوربیگ هم که دشمن خود را در یک جای خلا راست آورده نتوانسته گشته بود. (۳۷۸).

**خلاجا:** مستراح

او خط را از دست من گرفته، به طرف خلاجا رفت. (۷۶)

**خمدان:** کورهٔ سفال‌پزی، کورهٔ آجرپزی

در اندک‌وقت چند خمدان قبور پزانده گرفته سه‌هزار دانهٔ آن را در پیش خمدان‌ها انبار کرده مانده است. (۵۴۴)

**خوازه:** داربست و چوب‌بند

خوازه تالار به شکل شیروانی (به شکل بام‌هایی که درجاهای مسیر باران می‌سازند) بوده. (۳۱۵)

**خیشت‌فرش:** آجرفرش

بر روی صفهٔ خیشت‌فرش بی‌پلاس موافق عمل‌هاشان بالا و پایین می‌شناند. (۲۶۰)

**درازرویه:** مستطیل‌شکل، کشیده، دراز

در میانهٔ ایوان و دیوار ارگ، یک میدانچهٔ درازرویه‌ای واقع شده بود. (۲۷۴)

**درآمد:** مدخل، ورودی

در درآمدِ کارخانه، خانه، ایوان، و بالاخانه‌ای بود که ما در آنها خواب‌وخیز می‌کردیم. (۳۱۶)

**درِ پَردَه:** پردهٔ در، پرده، تیریزهٔ کاغذی (نک: تیریزه)

درِ حجرهٔ باششگاه ملا حامد گشاده و در پرده‌اش پوشاندگی بود. (۷۴۹)

**درخانه:** دربار، مجلس شاه و امیر، درب‌خانه

در همین وقت، از رهرو ارگ و درخانه‌چیان نمودار شدند. (۲۵۲)

**درِ درآمد:** درِ ورودی

و غیر از در درآمدش [...]، دیگر نه در داشت و نه دریچه. (۱۲۱)

**درِ دوطبقه:** درِ دولنگه (نک: طبقه)

درِ کُشِش‌خانه دوطبقهٔ کلان گاودرآ بود. (۲۴۴)

**درس‌خانه:** مکتب

[...] درس‌های درس‌خانگی را چیزهای بی‌فایده و وقت‌های به آنها صرف‌شده را بر عبث می‌شمردم. (۶۸۱).

**درِ کاغذگیر:** پنجره‌ای که به جای شیشه، کاغذِ روغنی بر آن چسبانده باشند

در مدرسه‌های این دو شهر [(سمرقند و بخارا)] هم، درِ کاغذگیر (درِ پرده) و دیگر اسباب‌های چوبین نمانده. (۱۶۱)

**دروازه:** درِ خانه، درِ حیاط، درِ ورودی بزرگ حیاط

[...] دروازه را کلان گشاد؛ ما به حولی برآمدیم. (۲۳۶)

**دروازه‌خانه:** کریاس، دالان، سرسرای

در پهلوی دروازه‌خانه، یک ایوان عادی بود که در وی اسپان را [...] بسته می‌ماندند. (۳۲۵)

**دکان‌خانه:** کارگاه

پدرم باشد در روزهای رمضان در دکان‌خانه‌اش می‌خوابید. (۹۴)

**دمگه:** نزدیک، دم، در آستانه (دمگه آبادی: در نزدیکی‌های ده، نزدیک به دروازهٔ آبادی)

در خارم رباط نام منزل که در دامن چول‌ملک و دمگه آبادی واقع شده است [...]. (۶۴۸)

**دیوارزن:** بنّا، کارگر بنّایی

آن دو نفر تورکمن استای دیوارزن می‌باشند، که استاهای ترکمن در پاخسه‌زنی مشهورند. (۲۷۷)

**راغ:** شکافِ در، درز، رخنه

در یک‌طبقگی که راغ‌هایش نمد چسبانده محکم کردگی بود. (۴۵۷)

**رسته:** بازار، کوچه

در دو طرف این رسته‌ها، با بوریا و خاده‌چه‌ها کپه‌مانند دکان‌ها ساخته [...]. (۹۷)

همچنین در رسته و بازار و تماشاخانه‌ها، هیچ تنی آسوده و بی‌غم به نظر درنمی‌آمد. (۶۷۴)

**رستهٔ بالاپوشیده:** بازار مسقف

از رستهٔ بالاپوشیده، از میان بازار، رفته نمی‌توانستیم. (۱۲۵)

**رفچه (سوپچه‌ک):** رف کوچک، طاقچه

در میانه‌جای کارخانه، رفچه‌های بالای هم، که در زبان آنجا وی را سوپچه‌ک می‌نامند، بنا یافته بود. (۳۱۶)

**رواق:** تالار سرپوشیدهٔ جلو یا پشت عمارت

بیشترین حجره‌های آشیانهٔ یکمش یکه‌رواق بوده. (۶۷۶)

**روی‌حولی:** حیاط خانه

در طرف شرقیِ روی‌حولی، در پهلوی مدان، یک خانه‌چهٔ پیش‌ایوان‌دار بود. (۳۲۶)

**روی‌دریچه:** باغچهٔ حیاط، باغچهٔ داخل خانه، گودال‌باغچه

طرف جنوبش بی‌دیوار بوده به باغچهٔ روی‌دریچه می‌پیوست، که وی با دیوار دوپاخسگی از زمین‌های کشت جدا می‌شد. (۱۰)

**روی‌دریچه‌دار:** باغچه‌دار

بیشترین حولی‌هایش روی‌دریچه‌دار، چارباغ‌ناک، و پرمیوه است. (۵)

**روی‌دریچه‌ناک:** روی‌دریچه‌دار، دارای روی‌دریچه، خانه‌ای که در حیاطش باغچه دارد

برای خود حولیِ روی‌دریچه‌ناکی بنا کرده است. (۹)

**رهرو:** راهرو، دالان

درخانه‌چیان بعد از آش‌خوری به رهرو برآمده به لب صفه‌چه‌های زیر دیواری می‌نشینند. (۲۶۱)

**ریّان:** بخش، ناحیه، رایان

او از دیهٔ راز مازِ ریّان وابکند بوده. (۳۲۶)

**ریگ:** ماسه بادی

باغ بی‌دیوار تماماً در زیر ریگ مانده. (۲۸)

**زبَررو:** سرانداز، تیر بلند سرتاسری (پیش‌تر در بخارا هنگام ساختن خانه، استخوان‌بندی بنا را از چوب می‌ساختند و بعد فاصلهٔ بین چوب‌ها را با خشت خام یا پخته پُر می‌کردند و روی آن را با گل و بعد با گچ می‌پوشاندند. در استخوان‌بندی چوبی، چوب‌هایی را که به شکل عمود قرار می‌گرفت، قلمه می‌خواندند و سر تمام قلمه‌ها را درون شکاف یک ستون افقی سرتاسری می‌کردند که زبررو نام داشت؛ بدین معنی که از زبر تمام ستون‌ها می‌گذشت.)

تنه‌های این تاک‌ها برابر ستونچه‌ها راست تا زبررو خوازه می‌برآمدند. (۲۱۵)

**زنبر:** زمبر، زنبیل، سبد، حصیری که از دو سوی آن چوب گذرانده‌اند و دو نفر، یکی در جلو و یکی در عقب، دو سر چوب‌ها را به دست گیرند و با آن گل کشند یا اشیای سنگین جابه‌جا کنند

[...] هر کدام مرده را به زنبری انداخته برداشته بردند. (۲۶۴)

**زینه:** رازینه، پله، راه‌پله، پلکان

درآنجا زینه‌ای بود که با وی بالابرآمدن گرفتیم. زینه تاریک و پیچ‌درپیچ بود. (۱۲۱)

**زینه‌پایه:** هر پلهٔ نردبان و پلکان

من از پس او با علامت آوازش زینه‌پایه‌ها را دست‌دست کرده با احتیاط پای مانده بالا می‌شدم. (۳۳)

**سراجه:** نردبانی که پله‌هایش از طناب باشد

به جای پایه‌های نردبان، به آنها ارغمچین کشید که این را سراجه می‌نامیدند. (۱۳۸)

**سرحوض:** حوض، استخر، حوض روباز

این جوان مرا تکلیف کرد که به رباط درآمده در سرحوض در سایهٔ درختان بخوابم. (۴۸۲)

**سغانه:** سردابه‌ای که مرده را در آن گذارند، مقبره

حجره‌ها شکل سغانه‌های ویران را گرفته بودند. (۱۶۱)

**سوپچه‌ک:** رفچه‌های قفسه‌مانند

در میانه‌جای کارخانه، رفچه‌های بالای هم، که در زبان آنجا وی را سوپچه‌ک می‌نامند، بنا یافته بود. (۳۱۶)

**سیر:** جشن، تماشا، مراسم تماشا

در اول حمل، سه روز سیر و گشت عمومی کرده به کشت‌وکار می‌درآمدند. (۶۹۸)

**سیرانگاه:** گردشگاه

در شرایط بخارای امیری که هیچ سیرانگاه و تماشاخانه‌ای نداشت ... (۶۸۲)

**سیربر:** پهن، عریض، پُرپهنا

در میانشان کمربند سیربر گلیمین با سنگ قناعت بسته بود. (۱۹۶)

**سیرِ نوروزی:** جشن نوروز

هر بهار سیر نوروزی تشکیل می‌داد. (۶۹۹)

**سیس‌خانه:** اصطبل

من در حولی بیرون در پیش سیس‌خانه به دیوار وی پشت داده سر دو پا نشسته ماندم. (۸۰)

**سینج:** ستون چوبی مستطیل‌شکلی که آن را غالباً از چوب درخت توت می‌سازند و در بنای استخوان‌بندی چوبی اتاق در قسمت پایین دیوار کار می‌گذارند، به نحوی که قسمتی از آن برای زیبایی در سراسر اتاق بیرون بماند (در روی سینج، که افقی قرار می‌گیرد، جای‌به‌جای شکاف‌هایی تعبیه می‌کنند و داخل آنها تیرهای کوچک‌تری به شکل عمودی می‌نهند.)

نوک زنجیر اشکیل را از تک سینج مهمان‌خانه گذرانده [...]. (۷۷)

**شاخ‌جوی:** جوی فرعی

شاخ‌جوی‌ها را کافته تازه کرده [...]. (۶۹)

**شاهماتی:** شطرنجی

در دو طرف رسته تالار، درخت‌های میوه‌دار گوناگون با جدول‌های هندسگی در شکل شاهماتی شناندگی بودند. (۲۱۶)

**شبگاه:** «روی حولی بالای بامی بالایش گشاده»، ایوانک، بهارخواب

از جایش جسته خیسته به شبگاه بالاخانه برآمد. (۳۱۹)

**شِفت:** سقف، سقف اتاق

از میانه‌جای شِفت کُشِش‌خانه، در روبه‌روی میان‌جای خندق، یک سوراخ بادکش بود. (۲۴۴)

**شیپنگ:** آلاچیق، سایبان

سقف شیپنگ شکل کمانی داشته پوشش شیروانی بود. (۲۱۵)

**طبقهٔ در:** لنگهٔ در

من برای این کار از یک طبقهٔ در کهنه فایده بردن خواستم. (۱۳۰)

**طناب:** واحد مساحت زمین زراعی برابر شصت ذرع در شصت ذرع

در دست چپ میدان، اطرافش احاطه شده‌ای بود که وی را چل طنابی (ده گیگتاری) می‌گفتند. (۷۰۰)

**غُلبَه:** «قبور»، تنبوشه، لوله، غولبه، ناوهٔ آهنی بزمه، لولهٔ سفالین برای عبور دادن آب در زیرزمین

ما می‌توانیم از غلبه (قبور)های سفالین که تیار کردن آنها در خود بخارا آسان است فایده بریم. (۵۴۴)

**غلطیدن:** ویران شدن

[...] مسجد دیههٔ محلهٔ بالا غلطیده است. اهالی آنجا به

طلب استادی درودگر برآمده‌اند. (۱۶)

**فسرده:** فرسوده، کهنه (نک: بنای فسرده)

او در حولی درون یک خانهٔ فسرده داشت. (۳۲)

**قاری‌خانه:** جای قرآن‌خوانی و قرآن‌آموزی

در خردسالی‌اش، برای حفظ کردن قرآن به قاری‌خانه مانده بوده است. (۱۰۸)

**قاضی‌خانه:** محکمهٔ قاضی

قاری سمیع را به قاضی‌خانه کشانده است که حولی نشست او از آن من می‌باشد. (۳۲۹)

**قبور:** «غُلبه»، تنبوشه (نک: غُلبه)

در اندک‌وقت، چند خمدان قبور پزانده گرفته سه‌هزار دانهٔ آن را در پیش خمدان‌ها انبار کرده مانده است. (۵۴۴)

**کارخانه:** «اسپ‌خانه»، اصطبل

در هر کارخانه (اسب‌خانه) سیس[۳۸] در کار شود، به بابای سیسان مراجعت می‌کرد. (۴۷۰)

(۳۸) مهتر

**کازَه:** خانه‌چهٔ سرِ پالیز، خانهٔ بسیار محقر، «چیله»، کوار، کبار، سرپناهی موقتی که در کشتزار از شاخ و برگ درختان سازند (به گفتهٔ اسدی طوسی، «کازه نشستگاهی باشد که پالیزوانان و دشتوانان سایه‌گاه سازند از چوب و گیاه و خاشاک»)

در سر خرمنم، یک کازه (چیله) ساختم. (۱۳۹)

**کاشین:** کاشی

کاشین‌های گنبدهای مسجد کلان و مدرسهٔ میرعرب با عکس شعلهٔ آتش چشم‌خیره‌کنانه می‌درخشیدند. (۲۴۴)

**کاغذگیر:** کاغذ روغنی که برای استفاده از نور پیش پنجره و روزن اتاق چسبانند

در طرف کوچه، یک در کاغذگیر داشت. (۵۳۰)

**کافتن:** کندن، حفر کردن، کاویدن

با فرمان او [(امیر مظفر)]، در سیرگاه، در جایی که هر تماشایین از آنجا یک‌بار دوبار می‌گذشت، خندقی کافته مانده بودند. (۶۹۹)

**کَبزَه فُرومان:** خانه‌ای که سقف‌اش با چوب منبت‌کاری پوشیده شده باشد

خانه نه بالار کبزه فرومان بوده گچ‌کاری و دیوارهایش با نقش‌های کنده‌کاری و گل‌های گوناگون زیب و زینت داده شده بود. (۶۵۵)

**کَپّه:** سرپناهی که از حصیر و مانند آن سازند، کپر، کومه

بنای بیمارخانه عبارت بود از کپّه‌های بوریایی. (۵۳۲)

**کُشِش‌خانَه:** سلاخ‌خانه، کشتارگاه

از میانه‌جای شِفت کُشِش‌خانه، در روبه‌روی میان‌جای خندق، یک سوراخ بادکش بود. (۲۴۴)

**کوکنارخانه:** شیره‌کش‌خانه

من در رشتی همراه تغایی‌ام کوکنارخانه را دیدم. (۱۰۱)

**کول:** آبگیر، دریاچه، تالاب (نک: آب‌چیلاق)

در سال‌های ۱۹۲۳–۱۹۲۴، آب‌های کول‌های درون و اطراف شهر بخارا خشکانیده شده . (۵۴۶)

**گج:** گچ (نک: گجین)

**گجین:** گچین، گچی

در دیوار جنوبی‌اش، یک پنجرهٔ خُردِ گجین داشت. (۱۲۳)

**گجلونَده:** گلوله‌های گچ

گجلونده‌ها را با قلنفر (قرنفل) جوشاندن گرفته [...]. (۳۸۰)

**گُذَر:** محله

از بازار خواجه‌نام، یک گذر بخارا، جایی یافتند. (۱۲۵)

**گردشگاه:** دالان، دهلیز، پاگرد

درآمد این حجره از یک گردشگاه بالاپوشیدهٔ تاریک هم باشد. (۱۷۲)

**گُل‌گَج:** گچ سفید، گل‌وبوته‌ای که با گچ سفید بر سقف و ستون عمارت سازند

استاهای گل‌کار در خانه‌ها بر روی گل‌گج کنده‌کاری می‌کردند. (۱۵۱)

**لای‌کاری:** گل‌کاری، اندود کردنِ بام

در لای‌کاری در قطار خودم، دو مرد در کار درآوردم. (۴۶۰)

**لَب‌لبِ جو:** کنار جوی آب، حاشیهٔ جو

من لب‌لب جوی دیشیخ، یک روز به بالا [...] سیر کردم. (۴۴۸)

**مال‌خانه:** طویله، اصطبل

زن و بچگان خود را به قسم مال‌خانه حولی بای کوچانده آورده. (۳۷۲)

**مدان:** صندوق‌خانه، پستوی اتاق، انباری پشتِ اتاق

در طرف شرقیِ روی‌حولی، در پهلوی مدان، یک خانه‌چهٔ پیش‌ایوان‌دار بود. (۳۲۶)

**مُعَلّقِگی:** حجره‌هایی که در گوشه‌های خالی‌ماندهٔ بالایی بین حجره‌ها بنا یافته‌اند. حجره‌هایی که در زاویه‌های طبقهٔ دوم چهار گوشهٔ حیاط ساخته باشند

حجره‌های معلّقِگی‌اش [...] باز هم تنگ‌تر بودند. (۳۹۹)

**مغز:** درون، داخل، لای چیزی (مغز دیوار: داخل دیوار)

در طرف دیگر پایگه، در مغز دیوار، حجرهٔ موری و آتش‌دان آشپزی بود. (۱۸۲)

**موری:** لولهٔ بخاری و اجاق (نک: موری دودکش)

**موریِ دودکش:** لولهٔ دودکش

کارخانه موری دودکش نداشت. (۴۲۲)

**مهمان‌خانه:** اتاق بیرونی خانه که محل رفت و آمد مراجعان است

در روبه‌روی آغل و ساباط، یک مهمان‌خانهٔ خشتِ خامی با صفه‌اش بنا یافته بود. (۱۰)

**میان‌بَست:** «بلندی حجرهٔ دوقسمت‌شده در میانهٔ بالار، یک پوشش دیگر به وجود آورده شود»

یک طبق را گرفته به بالای میان‌بست درآمد. (۱۸۹)

**میان‌سرای:**«درآمدگاه»، کریاس، دهلیز

در میان‌سرای مدرسه (درآمدگاه) بستهٔ خود را گشاده ... (۱۷۶)

**میرزاخانه:** دارالتحریر، دفتر، اتاق منشیان و محرّران

در تابستان در میرزاخانهٔ قوش‌بیکی نیم‌نویسی [...] می‌کرد. (۳۸۹)

**نشستگاه:** صفه

سر نشستگاه داشت [...]. (۶۷۷).

**نشیبانه:** شیب‌دار، سرازیری

آن غار در شکم تل نشیبانه چقدر شده می‌رفت. (۴۶)

**نقشین:** منقّش، دارای نقش‌ونگار

کاسه‌ها و طبق‌های نقشین خیلی خوب می‌برآورد. (۷۹)

**نوبرآری:**[۳۹] لای‌روبی رود و ایجاد بستر جدید

امیر به چار حاکم تومن، [...] فرمان فرستاده است که سرشده کار رود نوبرآری را به انجام رسانند. (۶۱)

**وَسسَه:** پرواز، سقف اتاق که عبارت از چوب‌های هم‌اندازهٔ تراشیده یا نتراشیده‌ای که روی ستون‌های سقف بچینند و بالای آنها نی و روی نی غوره‌گل ریزند و با کاهگل اندود کنند

بالار و وسسه و نی و بوریا خریدم. (۴۶۰)

**هِزُم‌خانه:** هیزم‌دان

این نشست‌گاه اساساً بر بالای اِنگِشتْ و هزم‌خانهٔ آن حجره واقع شده بود. (۶۷۷)

**هشت‌رخ:** هشت‌ضلعی

پیوسته به وی یک شیپنگ بلندِ دراز بود که ستونچه‌هایش هشت‌رخ تراشیدگی بوده [...]. (۲۱۵)

**یَکّه‌رواق:** حجره‌ای که تنها یک طرفش رواق داشته باشد

حجرهٔ او یکّه‌رواق بوده نسبت به حجرهٔ دادرش سه برابر فراخی داشت. (۱۸۷)

شایان ذکر است که عینی این اصطلاحات و واژگان را، همچون برخی محققان امروزی، آگاهانه با هدف ثبت و ضبط آنها در آثارش نیاورده است؛[۱۵] بلکه تنها روایتگر صادق و دقیق زندگی خود به زبان رایج بوده و می‌توان گفت آنچه را دیده با کلمات نقاشی کرده است. شاید اگر می‌دانست که بعد از او بسیاری از این مکان‌ها و آداب و پیشه‌ها و واژگان مربوط به آنها فراموش و دگرگون می‌شود، شرح و توضیحاتی باز هم ریزبینانه‌تر به دست می‌داد؛ آن‌چنان‌که دربارهٔ مدارس بخارا و فضاها و برنامه‌های درسی آن آورده است. او تنها شمار اندکی از کلمات را شرح داده که در نظرش فهم آنها برای مردمان عام ماوراءالنهر دشوار بوده است. از همین رو، می‌توان چنین نتیجه گرفت که سایر واژگان در زبان مردم کوچه و بازار رواج داشته است و نتیجهٔ فضل‌فروشی عینی به سبب آگاهی‌اش ازگنجینهٔ لغات نیست. از آنجا که بخارای امروز بخارای زمان عینی نیست؛ چه بسا که در روزگار غلبهٔ زبان روسی و کاهش رونق زبان فارسی، بسیاری از این اصطلاحات و کلمات فراموش شده باشد؛ اما در متون نظم و نثر پارسی، به‌ویژه در آثار بازمانده از خراسان بزرگ، برای بسیاری از این واژگان می‌توان شواهد فراوانی یافت، که خود موضوع تحقیقی گسترده است.□

(۳۹) در گویش مردم دزفول، واژهٔ «نودراری» در همین معنا به کار می‌رود.

## کتاب‌نامه


حافظ، شمس‌الدین محمد. *دیوان حافظ*. تصحیح و تحشیهٔ محمد قزوینی و قاسم غنی. تهران: ققنوس، ۱۳۷۸.

شفیعی‌کدکنی، محمدرضا. *این کیمیای هستی*. به کوشش ولی‌الله درودیان. تبریز: آیدین، ۱۳۸۵.

شهری، جعفر. *قند و نمک*. تهران: معین، ۱۳۸۴.

عینی، صدرالدین. *یادداشت‌ها*. به کوشش سعیدی سیرجانی. تهران: آگاه، ۱۳۶۲.

فیگوئروا، دن گارسیا دسیلوا. *سفرنامهٔ فیگوئروا*. ترجمهٔ غلامرضا سمیعی. تهران: نشر نو، ۱۳۶۳.

کلاویخو، روی گنزالس. *سفرنامهٔ کلاویخو*. ترجمهٔ مسعود رجب‌نیا. تهران: علمی و فرهنگی، ۱۳۶۶.


## پی‌نوشت‌ها:

۱. صدرالدین عینی. *یادداشت‌ها*. به کوشش سعیدی سیرجانی. تهران: آگاه، ۱۳۶۲.

۲. عینی، *یادداشت‌ها*، ص۱۱۸.

۳. مقایسهٔ جشن‌های مردمی و حکومتی و شرح آن در منابع موضوع پژوهشی گسترده است. برای مقایسهٔ این جشن با جشن‌های حکومتی در زمان تیمور و در شهر سمرقند، نک: کلاویخو، *سفرنامهٔ کلاویخو*، ص ۲۴۸. نیز برای مقایسه با جشن‌های مردمی در دورهٔ صفویه و آگاهی مفصل از این‌گونه جشن‌ها در شهرهای مختلف ایران، نک: فیگوئروا، *سفرنامهٔ فیگوئروا*.

۴. شفیعی‌کدکنی، *این کیمیای هستی*، ص۱۳.

۵. یادداشت‌ها، ص ۱۹۱.

۶. شاعر ایرانی دورهٔ مشروطه که با اشعار هجایی خود از پیش‌گامان شعر نو به شمار می‌آید. او در آن روزگار در شوروی می‌زیست.

۷. مقدمهٔ مصحح بر *یادداشت‌ها*، ص۳۰.

۸. *یادداشت‌ها*، ص۳۱.

۹. معمولاً دیوار گلین را برای استحکام و تراز بهتر لایه‌لایه می‌سازند و گاهی بین هر دو لایه را برای ایستایی یک رج خشت می‌گذارند. ارتفاع هرلایه پاخسه کمابیش حدود یک متر است و اندازهٔ دیوار را با تعداد پاخسه‌هایش می‌سنجند؛ مثلاً سه‌پاخسگی، یک‌ونیم‌پاخسگی. در زبان فارسی رایج ایران، کلمه‌ای مترادف یا مشابه این نیافتم.

۱۰. پایگه در زبان مردم بخارا در همان معنایی به کار می‌رود که واژهٔ عربی «صف‌النعال» در ادبیات فارسی و اصطلاح «پی‌ماچان» در ادبیات اهل تصوف به کار می‌رفت، یعنی مکان کندن کفش‌ها در حجره یا اتاق. برای آگاهی بیشتر، نک: حاشیهٔ قزوینی و غنی بر این مصراع از حافظ: «به پی‌ماچان غرامت بسپریمُن». اما کفش‌کن در زبان تاجیکی خود فضای معماری مجزایی است؛ چنان‌که در چند سطر پایین‌تر می‌خوانیم: «کفش‌کنش در پایگه خودش بود». با سپاس از دوست فرزانه آقای فرهاد نظری برای تذکار دربارهٔ لزوم یادآوری این نکته.

۱۱. *یادداشت‌ها*، ص۱۰و۱۱.

۱۲. همان، ص ۱۳۵.

۱۳. همان، ص۱۶۰.

۱۴. همان، ص۱۶۱.

۱۵. مثلاً بر خلاف جعفر شهری در *قند و نمک*.